

نظریه اخلاق مبتنی بر اراده و عقل و بررسی آن

در باب معیارهای اخلاقی انسانی، نظریه دیگری است و آن، نظریه اراده و عقل است و این نظریه منسوب به فلاسفه می باشد و توضیح آن این که حالتی نفسانی در انسان به نام اراده وجود دارد که در حیوانهای دیگر موجود نیست زیرا اراده، همدوش عقل است و هر جا که عقل موجود باشد، اراده نیز آنجا هست و آنجا که عقل نیست، اراده هم وجود ندارد پس ادعای این قول که هر حیوانی با اراده حرکت می کند و انسان هم مثل هر حیوانی متحرک الاراده است صحیح نیست زیرا اراده، مخصوص انسان است، در سایر حیوانات وجود ندارد پس انسان می تواند حرکت ارادی داشته باشد ولی گاهی هم می تواند بدون اراده، عملی را انجام دهد و تنها متحرک به شوق و میل باشد چنانکه در حیوانات همواره چنین است.

این، ادعای محض نیست در روایتی معتبر از «کمیل بن زیاد نخعی» از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل شده است^۱: کمیل سؤالات زیادی درباره نفس و انواع نفس انسانی، ناطقه و غیر آن از آن حضرت می کند و در آخر روایت علی علیه السلام و ویژگیهای نفس ناطقه انسانی را در پنج قوه بیان می فرماید که عبارتند از: فکر، ذکر (و یادآوری جریانات و حوادث گذشته)، (به کلیات)، اراده و حلم که انسانها دارند و لکن حیوانات دیگر آنها را ندارند

(۱) رساله نفسیه تألیف فضل الله حامد حسینی.

و در حقیقت یکی از ویژگی‌های انسانها و امتیاز آنها بر سایر حیوانات همان اراده انسانها است که در سایر حیوانات موجود نیست به این معنا انسان موقعی که می‌خواهد عملی را انجام دهد قبل از عمل آن را تصور و سپس محاسن و معایب آن را در ذهن می‌آورد و بعد از بررسی‌های کامل از جنبه‌های مختلف، آن را انتخاب و اراده کرده، طبق آن حکم می‌کند که این عمل خوب است باید این‌چنین عملیاتی را سایر حیوانات در انجام فعلی ندارند، این است که گفته می‌شود اراده و عقل مخصوص انسانها است و حیوانات آن را ندارند.

دو سؤال در اینجا مطرح می‌گردد:

سؤال اول: این است که غریزه در انسانها چه موقعیتی داشته و چه عملی انجام می‌دهد و فرق آن با عقل چیست؟

سؤال دوم: این که فرق بین میل و اراده و عقل کدام است؟

در پاسخ سؤال اول می‌گوئیم:

جانداران هر کدام با یک سلسله از غرائز که دارند نیازهای خود را درک و برطرف می‌کنند و از آنها برای رشد و ادامه زندگی خود استفاده می‌نمایند، انسان نیز که از سلسله جانداران است دارای غرائز چندی است که به وسیله آنها نیازمندیهای طبیعی خود را برطرف می‌سازند ولی انسان از نظر داشتن غرائز و حواس باطنی پائین تر و پست تر از جانوران است زیرا در انسان مثلاً هر اندازه که حس جهت‌یابی قوی باشد به مثل زنبور عسل نمی‌رسد و باز هر قدر که حس هواشناسی او زیاد باشد به اندازه حس مورچه نمی‌رسد و لکن انسان علاوه بر حس و غریزه، دارای عقل نیز می‌باشد که توسط آن چیزهایی را کشف و اختراع و به کمک آن اموری را که حیوانات از راه غریزه و حواس باطنی درک می‌کنند درک می‌نماید، بشر به کمک و راهنمایی عقل می‌تواند نشانهایی در آسمان معین کند و علائمی در زمین قرار دهد و بالاخره قطب‌نما و جهت‌یاب بسازد، و غریزه انسان مثل غریزه مورچه وضع هوا را درک نمی‌کند ولی با کمک عقل، دماسنج و فشارسنج و رطوبت‌سنج و... می‌سازد و به توسط آن وضع هوا را پیش‌بینی می‌کند پس انسان، کامل‌ترین مخلوقات روی زمین است به جهت عقلی که دارد که خداوند به او کرامت داده است، عقل انسان به وسیله محاسبه دقیق و سنجش صحیح فکر و استخراج کلیات و پی بردن به رموز کتاب آفرینش و تسخیر موالید طبیعت از آنها به نفع خود بهره‌برداری می‌نماید انسانها با کشف قانون جاذبه عمومی جهان به وسیله افتادن یک سیب به وسیله «نیوتن» و کشف «گالیله» به وسیله عقل قانون پاندول

را با نوسانهای چلچراغی که به سقف کلیسا آویزان بود و نظیر اینها از قبیل کشف «ارشمیدس» به وسیلهٔ عقل با رفتن به حمام و داخل شدن به خزانهٔ آب قانون فیزیکی که اجسام به اندازهٔ وزن مایع هم حجمش، وزن خود را از آن مایع از دست می‌دهد و نظیر اینها به خیلی از رموز شگفت‌انگیز طبیعت پی می‌برد و از همین قبیل است کشف نیروی برق و بخار و کشتی و هواپیمای فضانورد کیهانی اعجاب‌انگیز و دست‌اندازی به اعماق اقیانوسها و کهکشانها و آسمان بی‌کران همه و همه در سایهٔ عقل و بکار بردن درست آن انجام گرفته است.

از اینجا می‌گوئیم که انسان هم عقل دارد و هم غریزه و از هر دو بهره‌برداری بهینه می‌کند منتها هرکدام در جای خود و محل خاص خود ولی حیوانات تنها غرائز دارند. پس عقل که همان قدرت و نیروئی است که در فلسفه از آن به قوهٔ ادراک‌کنندهٔ کلیات و تشخیص‌دهندهٔ حسن و قبح نام برده می‌شود با غریزه چهار فرق اساسی دارد:

۱ - عقل به کار و نتیجهٔ کار خود متوجه می‌باشد ولی حرکات غریزی برای عمل معینی از موجود زنده سر می‌زند و لکن او به این حرکات و نتیجهٔ آن نظر ندارد.
 ۲ - غرائز اصولاً فطری هستند و دارای کمال فوری می‌باشند و هیچ‌گونه فراگیری و تمرین و ممارستی لازم ندارد در صورتی که عقل کمالش تدریجی و مستلزم تکرار و تمرین می‌باشد.

۳ - اعمال غریزی اصولاً ثابت و یکسان و تغییرناپذیرند در صورتی که اعمال ناشی از عقل، متغیّر و متبدّل است مثلاً زنبور عسل حالا به همان شکلی خانه می‌سازد که در یک میلیون سال قبل نیز می‌ساخت زیرا کار از غریزه سرچشمه می‌گیرد اما کار انسانها که از نیروی عقل برخوردارند، چنین نیست.

۴ - غرایزی که در حیوان و انسان است، هرکدام به یک کار اختصاص دارد و به درد کار دیگری نمی‌خورد ولی عقل به درد همهٔ کارها می‌خورد، عقل همان‌طور که کشف مجهولات و شناخت مسائل علمی را موجب می‌شود، رفتارهایی را نیز موجب می‌گردد، عقل برخلاف عقیدهٔ اشاعره از اهل تسنن و اخباریین شیعه، حسن و قبح افعال را درک و مشخص می‌کند که چه عملی پسندیده و باید عمل کرد و چه عملی ناپسند و باید ترک گردد.

عقل همان‌طور که در مسائل علمی بهترین راهنمای انسان است در مسائل اخلاقی

نیز بهترین راهنماست پس انسان باید به حکم عقل عمل کند و هرچه را که بد بداند، قبول و هرچه را که خوب بداند بپذیرد.

دکتر علی اکبر سیاسی در روانشناسی پرورشی، در این زمینه چنین می نویسد:
 «برای غریزه چند صفت اختصاصی ذکر کرده اند و آنها را ممیز غریزه از عقل و ادراک قرار می دهند این صفات عبارتند از:

۱ - فطری بودن غریزه و کمال فوری آن.

۲ - ثبات و یکسانی.

۳ - تخصص.

۴ - بیخبری از نتیجه^۱.

توضیح این چهار ویژگی در کتاب «روانشناسی برای همه» از مطالب بالا روشن می گردد.

پاسخ سؤال دوم: از مطالب گذشته می توان پاسخ سؤال دوم را که فرق بین میل و اراده چیست به دست آورد. میل در انسان کششی به سوی یک شیء خارجی مثل میل انسان گرسنه به غذا که او را وادار می کند که سر سفره بنشیند یعنی نیروی درونی در انسان که او را به سوی غذا می کشاند پس میل، جاذبه و کشش است میان انسان و یک شیء خارجی مثل نوشیدن آب. غریزه جنسی یعنی میل به جنس مخالف و استراحت و عاطفه مادری و... همه یک نوع میل هستند اصولاً همه عواطف انسان از قبیل میل هستند. ولی اراده به درون مربوط است نه بیرون یعنی یک رابطه میان انسان و عالم بیرون نیست، بلکه برعکس بعد از این که انسان اندیشه و محاسبه می کند و میان کارها دوراندیشی و عاقبت اندیشی می کند و سبک و سنگین می نماید، با عقل خودش مصلحت ها و مفسده ها را با یکدیگر می سنجد و بعد تشخیص می دهد که اصلح و بهتر این است نه آن، آن وقت اراده می کند آنچه را که عقل به او فرمان داده، انجام می دهد. نه آنچه که میلش می کشد زیرا بسیاری از اوقات موارد مصلحت عقل و اراده، مخالف میلی است که در وجودش احساس می کند پس اراده نیروئی است در انسان که همه میلها و ضد میلها را همه کششها و تنفرها، خوفها، بیمها و ترسها را تحت اختیار خود قرار می دهد و نمی گذارد میل یا ضد میل، انسان را به یک طرف بکشد و

(۱) ص ۲۴۷ و ۲۴۸ مراجعه کنید.

به عقل می‌گوید: محاسبه کن که در مجموع، سعادت و مصلحت چه اقتضا می‌کند؟ هرچه را که مصلحت اقتضا می‌کند بگو اجرای آن با من. پس مطابق این نظریه کار اخلاقی کاری است که نه ناشی از تسلط یک میل باشد گرچه آن میل عاطفه محبت باشد و نه ناشی از تسلط ضد میل پس اگر انسانی از روی اجبار تحت تأثیر عاطفه محبت قرار بگیرد این عمل عمل اخلاقی نیست، اما اگر عاطفه محبت در اختیار عقل و اراده باشد در یک مورد عقل به اراده می‌گوید از این میل فردی پیروی کن و در جای دیگر می‌گوید پیروی نکن و همین‌طور است در امیال دیگر مثل عاطفه‌های انسان‌دوستی و... چه‌بسا در مواردی عاطفه یک جور حکم می‌کند و عقل و اراده جور دیگری حکم می‌کند، کار عاطفه دلسوزی است ولی کار اراده و عقل دوراندیشی است.

پس معیار و ملاک اخلاقی بودن یک عمل، عقل و اراده است و عواطف نیز باید زیر فرمان عقل و اراده کار خودش را انجام دهد.

پس نزد فلاسفه اسلامی، اخلاق کامل اخلاقی است که براساس نیروی عقل و اراده باشد و میلهای فردی و حتی نوعی و شوق و اشتیاق همه تحت کنترل عقل و اراده می‌باشند نتیجه این می‌شود که مطابق این نظریه قهرمان حقیقی اخلاق آن کسی است که بر وجودش عقل و اراده حاکم است. البته در وجود انسان عواطف غیر فردی هم زیاد موجود است ولی آنها سرچشمه‌ای است در وجود انسان که با کنترل عقل و اراده در جای خودش باز می‌شود پس حاکم بر وجود انسان باید عقل و اراده باشد به طوری که تمام میل‌ها اعم از میل‌های فردی و میل‌های اجتماعی در اختیار عقل و اراده باشد یعنی اخلاق مبتنی بر عقل تنها^۱. راهنمای سعادت انسان است پس انسان باید بدون چون و چرا حکم عقل را پیشه خود سازد و هرچه را که عقل زشت و ناپسند تشخیص دهد، ترک و هرچه را که عقل نیک تشخیص می‌دهد، انجام دهد.

این نظریه را اکثر فلاسفه و دانشمندان از «سقراط و افلاطون و ارسطو» از حکمای قدیم و بسیاری از حکمای جدید از جمله «دکارت و اسپینوزا» (حکیم هلندی ۱۶۷۷ - ۱۶۳۲م) طرفدار این مکتب بوده‌اند و از این میان «کانت» دانشمند آلمانی (۱۸۰۴ - ۱۷۲۰م) توانسته است این مکتب را به روشنی و دقت عرضه کند.

(۱) فلسفه اخلاق، مرحوم شهید مطهری، ص ۴۷، ۵۳

کار مهم «کانت» در این زمینه این بود که به مسأله نیت و هدف در مورد افعال بشر اهمیت داد و به این نکته توجه کرد که فعل انسان نمی تواند خود به خود و منهای غرض و هدفی که برای انجام آن می شود خوب یا بد باشد، او بیان کرد که آنچه صفت اخلاقی دارد ماده فعل نیست، بلکه صورت آن یعنی نیت فاعل است پس از توجه به این نکته «کانت» در مورد این مسأله که نیت فاعل در چه صورتی می نواند به فعل صورت اخلاقی بدهد و در چه صورتی آن را به صورت یک فعل شرّ درمی آورد معتقد شد که انگیزه انجام فعل هرچه باشد فاقد ارزش اخلاقی است مگر در صورتی که فقط برای اطاعت از عقل باشد مثلاً اگر شخص بینوایی را دستگیر می کنیم به این غرض که بعدها شخص فقیر از ما به هنگام درماندگی دستگیری کند این کار هیچ ارزشی ندارد و اگر به کسی چیزی بدهیم به این قصد که از این کمک لذت ببریم کاری بی ارزش خواهد بود.

کارهای ما وقتی ارزش دارند که صرفاً چون عقل می گوید انجام بده انجام بدهیم و هرگونه قید و شرطی در فرمان عقل موجب بی ارزش شدن فعل خواهد شد.

به عبارت دیگر فرمان عقل وسیله نیست، بلکه خود غایت است بنابراین نیت فاعل تنها در صورتی می تواند به فعل صورت خیر بدهد که چیزی جز اطاعت از عقل نباشد.

نکته دیگری که کانت اضافه می کند این است که فعلی دارای ارزش اخلاقی است که انجام آن با کوشش و مجاهده همراه باشد بنابراین کارهایی که از روی میل و رغبت و بدون زحمت انجام می شود فاقد ارزش اخلاقی هستند و کسانی که به نیکوکاری خو کرده اند در عین حال که انسانهای خوبی هستند، سزاوار تمجید و تحسین نیستند! زیرا آنها در انجام عمل نیک به خود زحمتی نمی دهند و حتی از آنها لذت هم نمی برند!!

چند ایراد بر نظریه اخلاق مبتنی بر عقل

گرچه عقل در دین اسلام جایگاه ویژه ای دارد و در قرآن مجید در اکثر موارد امر به تعقل شده است مثل آیه «افلا تعقلون - افلا یعقلون»^۱ و در روایات معتبر نیز از دیدگاه پیشوایان اسلام موقعیت عقل یک موقعیت والاّی بوده و اعتباری خاص داشته می تواند

(۱) سوره قصص، آیه ۶۰ - سوره مؤمنون، آیه ۸۰ - سوره انبیاء، آیه ۱۰ - یوسف، آیه ۲ - سوره هود، آیه ۵۱ - یونس، آیه ۱۶ - انعام، آیه ۳۲ - آل عمران، آیه ۶۵ - بقره، آیه ۷۶

ملاک خیر و شر بودن نیز باشد تا آنجا که دین اسلام عقل را نوعی از شرع قلمداد می‌کند و دستورات او را مانند دستورات شرع واجب الإطاعة می‌داند از باب نمونه از سخنان علی علیه السلام در نهج البلاغه است: «العقل شرع من داخل والشرع عقل من خارج» یعنی عقل به منزله شرع است از داخل و شرع به منزله عقل است از خارج. یعنی عقل در محیط نفس و نفسانیات حکم به برخی از احکام واقعی می‌کند همان‌طور که شرع در محیط خارج از نفس حکم به احکام واقعی می‌نماید روی همین ملاحظه علمای علم اصول عقل را در ردیف قرآن و حدیث و اجماع مسلمین قرار داده و آن را یک دلیل مستقل برای استنباط احکام و تکالیف به شمار آورده‌اند.

ولکن با همه توصیفات و ویژگیهایی که در شأن عقل گفته شد، عقل به تنهایی نمی‌تواند کلیه حدود و مشخصات خیر و شر را درک کند پس تنها گوش به فرمان عقل بودن صحیح نیست زیرا این نظریه اشکالات زیادی دارد که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اشکال اول این که: در بسیاری از موارد عقل اصولاً حکمی ندارد و اگر هم داشته باشد چه بسا خطا می‌باشد و اطمینانی به صحت آنها نیست بهترین دلیل این ادعا اختلافی است که همواره میان عقلاء در مورد بسیاری از مسائل علمی و غیر علمی وجود دارد و لذا قوانین موضوعه از نخبگان ملت‌ها برای اداره امور مملکت‌ها و جوامع همواره در معرض تجدید نظر و تغییر و اصلاح می‌باشد و کمتر قانونی است که برای همیشه ثابت باشد.

اشکال دوم اینکه: اگر اطاعت از عقل تنها غایت باشد در این صورت فعل انسان عبث و لغو خواهد بود زیرا غایت چیزی است که به دنبال فعل انجام گرفته حاصل می‌شود مثل لذت و داشتن ثروت و راحتی و رفاه و... حال سؤال این است که غایت اطاعت از عقل چیست؟ آیا چیزی است که به دنبال فعل تحقق می‌یابد و انسان بدان دست می‌یابد؟ اصولاً خود انجام فعل، اطاعت عقل است پس در این صورت غایتی در کار نیست و روشن است چنین چیزی نه ممکن است و نه عقلاً موجه.

اشکال سوم اینکه: انجام فعل صرفاً به خاطر اطاعت از عقل و بدون هیچ چشم‌داشتی اصولاً چیزی است که برای انسان این جهانی با روحیات و خصوصیات طبیعی‌اش عملی نیست، این دستوری است خشک که برای انسان ذهنی خوب است نه خارجی چه این که انسان خارجی اگر دوراندیش نباشد درکارهای نیکش چه به فرمان عقل

عمل کند و چه به فرمان دین یا هر چیز دیگری، چشم طمع به پاداش این جهان دارد و اگر دوران‌دیش باشد بازهم انتظار پاداش هر چند که پاداش زندگی ابدی آن جهانی باشد. اشکال چهارم اینکه: کانت در نظریه خود تنها به فعل نیکی ارزش قائل است که انجام آن همراه با کوشش و مجاهده باشد پس کارهای نیک کسانی را که به نیکوکاری خو کرده‌اند، فاقد ارزش اخلاقی می‌داند درحالی که:

اولاً: مداومت کار نیک و به صورت عادت و خو درآدن، خود از پرارزش‌ترین سرمایه‌های بشری است زیرا ملکه نیکی در او وجود دارد که منشأ خیرات و برکات و انجام نیکی‌ها است.

ثانیاً: نتیجه طبیعی افعال خیر برای انسان این است که انجام آن افعال برای او به صورت خو و ملکه در می‌آید اگر این خوبیها و افعال ناشی از آن، فاقد ارزش اخلاقی باشد باید با پیدایش آن مبارزه کرد آیا این مبارزه چیزی جز نافرمانی عقل که به گفته کانت همواره به افعال نیک دستور می‌دهد، نمی‌باشد؟ پس این گفته کانت خواه ناخواه از تناقضی آشکار سر در می‌آورد.

از مجموع مطالب بالا این نتیجه را می‌توان به دست آورد که مکتب اخلاقی مبتنی بر عقل هر چند تا حدودی به واقعیت نزدیک است، اما نمی‌توان آن را به عنوان یک مکتب اخلاقی بی‌عیب پذیرفت زیرا:

اولاً: کلیت ندارد و مراتب عقل در انسانها متفاوت است، بعضی‌ها دارای عقل کامل و برخی متوسط و برخی ضعیف و بدیهی است که عقول ضعیف نمی‌توانند حقیقت اشیاء و ارزش امور را به خوبی دریابند.

ثانیاً: عقل از روی تنظیم مقدمات به نتیجه می‌رسد ولی گاهی انسان در تنظیم مقدمات اشتباه می‌کند و از درک حقیقت باز می‌ماند.

ثالثاً: تمایلات حاد نفسانی یا روش تربیتی یا عامل دیگری روی حکم عقل اثر می‌گذارد و او را به خطا و اشتباه وامی‌دارد.

(۱) فلسفه اخلاق از دیدگاه قرآن و...، ص ۳۱.